

رضاخان برنده مسابقه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

حمید فرخنده

[hamid\\_farkhondeh@hotmail.com](mailto:hamid_farkhondeh@hotmail.com)



رضاخان نه از خانواده ای اشرافی بود و نه مانند سرسلسله های پادشاهی ایران ایل و قبیله ای پشت سر داشت. در به کارگیری قدرت "شمشیر" اما بی شباهت به اسلاف خود نبود. او فاصله سربازی تا سرداری را با انضباط نظامی، شجاعت و ذکاوت خویش پیمود و ویژگی هایش او را برنده مسابقه ای ساخت که شرکت کنندگان مشتاق دیگری نیز داشت.

جنگ جهانی دوم برای ایران وقایع شهریور ۱۳۲۰، از جمله اشغال موقت شمال و جنوب کشور توسط قوای متفقین را به همراه داشت. اما به علت سقوط دیکتاتوری رضا شاه در پی این رویداد، باز شدن فضای سیاسی کشور، رشد احزاب و انتشار آزاد مطبوعات، این برهه از تاریخ معاصر ایران در خاطره جمعی ایرانیان به مثابه فرج بعد از شدت، دورانی دوست داشتنی و پر امید است. جنگ جهانی اول اما گشایش حاصل شده بعد از صدها سال استبداد در ایران را دچار سختی های خود ساخت. این جنگ هنگامی رخ داد که مشروطه نوپای ایران با انواع دسیسه های دولت های استعماری روس و انگلیس دست به گریبان بود. یکسال و نیم بعد از صدور فرمان مشروطه توسط مظفرالدین شاه و یکسال بعد از تصویب قانون اساسی مشروطه، در حالیکه محمد علی شاه بر ایران سلطنت می کرد، دولت های روس و انگلیس از ترس قدرت روز افزون آلمان راه اتحاد در پیش گرفتند و به تبع آن اختلافات خود در صحنه داخلی ایران را نیز کنار گذاشتند. در سال ۱۹۰۷ میلادی این دو قدرت بزرگ استعماری، ایران را طی توافقنامه ای که به نام قرارداد ۱۹۰۷ مشهور شد به دو منطقه نفوذ تقسیم

کردند. بخش شمالی کشور تحت کنترل روس ها و قسمت جنوبی تحت کنترل انگلیسی ها درآمد. تنها باریکه ای مرکزی که تهران و اصفهان در آن قرار می گرفتند را به عنوان منطقه بیطرف باقی گذاشتند. هنگامی که اولین مجلس مشروطه زیر بار این توافقنامه نرفت، پاسخش به توپ بسته شدن به تحریک روس و انگلیس، به فرمان محمد علی شاه و توسط دیویزیون قزاق به فرماندهی لیاخوف روسی بود. با شروع جنگ جهانی اول در تابستان ۱۹۱۴ میلادی (۱۲۹۳ خورشیدی) تنها ۵ سال پس از فتح تهران توسط مجاهدین مشروطه و خلع محمد علی شاه از سلطنت، بنا به توافقنامه استعماری دیگری که به قرارداد ۱۹۱۵ مشهور است همان منطقه کوچک مرکزی نیز میان دو طرف تقسیم شد و روس ها تا اصفهان را تحت تسلط خود قرار دادند و انگلیسی ها در تمام جنوب مستقر شدند. در این روزهای ناامیدی برای تمامیت ارضی ایران اما وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه به طور معجزه آسا به کمک استقلال ایران آمد. قبل از اینکه پرولتاریای روسیه از مزایای انقلاب بلشویکی خویش بهره مند شود، این ایرانیان بودند که از کوتاه شدن دست یکی از دشمنان استقلال کشور خود شاد گشتند. دولت انقلابی روسیه تمامی قراردادهای استعماری دولت های تزاری را ملغی اعلام کرد، نیروهای نظامی خود را از ایران بیرون برد و از انگلیس نیز خواست چنین کند. با وجود اینکه وقوع انقلاب اکتبر یکی از دشمنان بزرگ استقلال ایران را از صحنه حذف کرد، اما باعث یکه تاز شدن انگلستان در کشور شد. از سوی دیگر متحد دیروز انگلیس در جنگ جهانی اول اکنون به دشمن سرخی تبدیل شده بود که آتش انقلاب بلشویکی اش می توانست دامن هند، مستعمره بزرگ انگلیس در شرق ایران را بگیرد. جابجایی در صف بندی های سیاسی بین المللی و منطقه ای در پایان جنگ جهانی اول، استعمارگر پیر را به سرعت برای طراحی سیاست خارجی خود در شرایط جدید دست بکار کرد. انگلستان با قرارداد ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ خورشیدی) که بین وثوق الدوله و سفیر انگلیس در غیاب مجلس به امضا رسید، در حقیقت تلاش داشت قرارداد ۱۹۱۵ را بدون رقیب پیشین اجرا و ایران را تماما مستعمره خویش کند. اما تلاش های آزادیخواهان، حمایت مردم از آنها و مخالفت احمد شاه با این قرارداد ننگین باعث نقش بر آب شدن این نقشه شد و کابینه وثوق الدوله جای خود را به دولت خوشنام مشیرالدوله داد. انگلیس که موفق نشده بود نقشه استعماری خود را مستقیما عملی کند، سیاست خود را به روی کار آوردن حکومتی مورد اعتماد خویش در ایران، معطوف کرد.



اردشیر ریپورتر (راست) و میرزا نصرالله بهشتی (ملک المتکلمین) (سمت چپ)

از همین زمان شیخ کودتا در آسمان ایران به حرکت درآمد. تلاش های لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان برای جایگزینی نیرویی مورد اعتماد دولت انگلیس که اکنون مجبور بود به حضور مستقیم خود در ایران پایان دهد، شروع شد. با فشار و تهدید سفارت انگلیس در تهران، شاه جوان ایران کابینه مشیرالدوله را از کار برکنار کرد و باز با تهدید و پیشنهاد "نورمان" کاردار این سفارتخانه، احمد شاه فرد بی خطری مانند سردار منصور رشتی (سپهدار) را به نخست وزیری برگزید. بیش از هشت سال از همدلی انگلیس با مشروطه خواهان، از روزهایی که سفارتخانه انگلیس مامن و محل بست نشینی مشروطه خواهان بود نمی گذشت. اما سفارت انگلستان در تهران نه تنها باعث سقوط کابینه ی ملی مشیرالدوله شده بود بلکه اکنون مامورانش آزادانه در خیابان های تهران و برخی نقاط دیگر در جستجوی کاندیدای مناسب برای کودتا علیه دولت مشروطه بودند .

سال های حد فاصل شروع جنبش مشروطه خواهی تا به سلطنت رسیدن رضا شاه چنان سرشار از دخالت های انگلستان و روسیه در امور داخلی ایران و زد و بندهای پنهان رجال سیاسی وابسته به بیگانگان با دولت های استعمارگر بویژه دولت انگلیس به ضرر منافع ملی ایران است، که می شود حوادث این دوران بیست ساله را علت تحکیم "تئوری توطئه" و مزمن شدن بیماری سیاسی "دائی جان ناپلئونیس" در اذهان بخشی از ایرانیان دانست .

در سال های پایانی جنگ جهانی اول مشروطه خواهان بر اثر اختلافات داخلی و دسیسه های خارجی بسیار تضعیف شده بودند. آنهایی که در پی به توپ بسته شدن مجلس در تهران، با یکسال پامردی و مقاومت در برابر قوای سرکوبگر دولت مرکزی در تبریز از مشروطه دفاع کرده بودند و آن سردارانی که با بسیج مردم بختیاری و گیلان، تهران را فتح و همه ی ایران را از استبداد محمد علی شاهی رهانیده بودند، دیگر حتی توان حفظ پایتخت از آشوب ها و دسیسه های استعمارگران و عوامل داخلییشان را نداشتند. ترور سید عبدالله بهبهانی و میرزا علی محمد خان تربیت از سران مشروطه، اعدام شیخ فضل الله نوری، درگیری نیروهای دولت مشروطه با ستارخان در پارک اتابک به دنبال سرپیچی سردار ملی از خلع سلاح خود و یارانش توسط دولت که در پی سر و سامان دادن به نظم عمومی بود، آن هم در چهاردهم مرداد ۱۲۸۹، یعنی در چهارمین سالروز صدور فرمان مشروطیت، کشته شدن ۳۰۰ نفر از نیروهای ستارخان در این حمله، زخمی شدن وی از ناحیه پا و دستگیریش، سرانجام مرگ سردار مشروطه چهار سال بعد در پی جراحات وارده به پایش، همه حوادث ناگواری بودند که بتدریج شیرینی انقلاب مشروطیت را به کام مردم ایران تلخ کرده بودند. اتحاد، شور و همبستگی اوایل جنبش مشروطیت بین مردم و میان رهبران جنبش و فداکاری های مبارزان مشروطه خواه در برانداختن استبداد صغیر جای خود را به دوستگی ها و دشمنی ها داده بود. مردم کم کم از اطراف سران مشروطه پراکنده شدند. آیت الله نائینی از مجتهدان نجف و طرفدار مشروطه چنان از وقایع پیش آمده سرخورده شد که نسخه های کتاب خویش " تنبیه الامة و تنزیه الملة" که حاوی منسجم ترین استدلال های مرجعیت شیعه در دفاع از مشروطیت بود را از بازار جمع آوری کرد و از بین برد. علاوه بر این قحطی و ناامنی در پی شروع جنگ جهانی اول که اشغال بخش هایی از خاک ایران توسط دولت های روس، انگلیس و عثمانی را به همراه داشت، زندگی را بر مردم سخت کرده بود. قدرت حکومت مرکزی بسیار تضعیف شده بود، کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان، شیخ محمد خیابانی در تبریز، میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان، شیخ خزعل در خوزستان و اسماعیل آقا کرد معروف به سمیتقو در آذربایجان با تکیه بر جنبش های محلی، شورش هایی علیه دولت مرکزی سازمان داده بودند .

در چنین بستری از حوادث تلخ برای ایران و ایرانیان، ژنرال ادموند آبرون ساپد وابسته نظامی انگلیس برای طراحی کودتا به ایران آمد. در ابتدا نصرت الدوله فرمانفرما(از شاهزادگان قاجار) برای رهبری کودتا در نظر گرفته شده بود. کاندیدای اول کودتا و لرد کرزن در لندن در این مورد با هم ملاقات داشتند. سپهدار تنکابنی (از سران مشروطه و از فاتحان تهران) کاندیدای دیگر بود. اما طراحان کودتا سرانجام آن دو را مناسب تشخیص ندادند، آنها در جستجوی فردی بودند که اگر لازم شد بتواند از خود خشونت نیز نشان دهد و از اعدام برخی از رجال سیاسی مشروطه ابائی نداشته باشد. از این رو با

برخی از نظامیان تماس‌هایی گرفته شد، ولی آنها خودداری کردند. شیخ کودتا در آسمان پایتخت از نگاه تیزبین برخی از رجال سیاسی پنهان نبود. در تهران شایع شده بود که کودتایی در شرف تکوین است. شایعه خروج نیروهای انگلیسی از پایتخت نیز وحشت در دل شاه کشور که خود عقیده داشت "برای سلطنت ساخته نشده است"، افکنده بود. سفارتخانه انگلیس محل رفت و آمد افرادی شده بود که منافع ملی کشور را قربانی منافع شخصی خود و مطامع بیگانگان می‌کردند. سید ضیاء الدین طباطبائی روزنامه نگار ماجراجو و مدیر روزنامه رعد یکی از این افراد بود. او در همکاری با ژنرال آبرون سایید سفارت انگلستان را برای یافتن کودتایی مناسب یاری می‌داد. سرانجام آبرون سایید به کمک سید ضیاء رضا خان فرمانده آتریاد قزاق همدان را کشف کرد.

قزاق‌ها که نباید آنها را با مردم قزاقستان در آسیای میانه اشتباه گرفت، مردمی از اقوام مختلف جنوب روسیه، اوکراین و لهستان بودند که با فرار از دست اربابان فئودال، زندگی آزادی را در استپ‌های جنوبی و اطراف رود‌های دن و دنیپر برگزیده بودند. در جریان جنگ‌های قدرت‌های حاکم بر آن نواحی به تدریج نقش مرزداری به قزاق‌ها سپرده شد. آنها به شجاعت و مهارت‌های سوارکاری مشهور بودند. نیروهای قزاق در جریان حمله ناپلئون به روسیه با جنگ‌های نامنظم و حملات پراکنده خود وحشت در دل سربازان فرانسوی افکنده بودند. تا پایان حکومت تزاری واحد‌های منظم نظامی با نام قزاق در ارتش امپراطوری روسیه وجود داشت. ناصرالدین شاه قاجار در جریان سفرهای اروپایی خود هنرنمایی‌های نظامی قزاق‌ها را پسندید و خواستار تشکیل واحدهای قزاق در ایران شد. طی قراردادی بین ایران و روسیه تزاری در سال ۱۲۵۷ خورشیدی، این واحدها تحت فرماندهی افسران روسی و با یونیفرم قزاقان روسی ابتدا در سطح بریگاد (تیپ) تشکیل شد و سپس تا سطح دیویزیون (لشکر) ارتقاء یافت. دولت ایران در ابتدای امر تعدادی از سواران قفقازی تبار مهاجر را برای آموزش به آنها سپرد.

اما چهار دیدار در گراند هتل قزوین بین ژنرال آبرون سایید و رضا خان که نیروهای تحت فرماندهی اش در روستای "آق‌بابا"ی قزوین مستقر بودند، همراه با اطلاعاتی که سید ضیاء از اینجا و آنجا در باره رضاخان سوادکوهی گرد آورده بود، ژنرال انگلیسی را به این نتیجه رساند که او برای کودتا مناسب است. چنین بود که در بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتا با ایده لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس و طراحی فرستاده ویژه نظامی این کشور به ایران، با رهبری سیاسی سید ضیاءالدین طباطبائی، به کمک نیروی نظامی بریگاد قزاق و با رهبری نظامی رضا خان بوقوع پیوست.

کودتاجیان بدون مقاومتی از سوی نیروهای ژاندارمری و پلیس وارد تهران شده و در ساختمان "ارکان حرب" مستقر شدند.

تهرانی‌ها با شلیک توپ‌های آنها از خواب بیدار و از کودتا باخبر شدند. رجال کشور و درباریان به محض خبردار شدن از کودتا شروع به فرار و یا پناه بردن به سفارت‌خانه‌ها کردند. ولیعهد، شاهزاده حسن میرزا در حال فرار در دروازه دولاب بعد از اینکه پیام دلگرم‌کننده برادرش احمد شاه، که در ابتدا خود به کاخ فرح‌آباد گریخته بود را شنید، برگشت. نخست‌وزیر سردار فتح‌الله منصور رشتی تنها و با لباس مندرس به سفارت انگلیس وارد شد تا پناهنده شود، ولی راهش ندادند. برخی از شخصیت‌های ملی چون فکر می‌کردند کودتا بلشویکی است سفارت فرانسه را برگزیدند و به سفیر پیام فرستادند که در صورت وخیم شدن اوضاع، آماده پناه دادن به آنها باشد. حدود دویست نفر از سران مشروطه، شاهزادگان و رجال خوشنام و بدنام کشور توسط کریم آقا بوذرجمهری که در نقش رئیس پلیس و ضابط کودتاگران عمل می‌کرد، دستگیر و از امولشان صورت برداری شد. شواهد اولیه حاکی از استقبال مردم به تنگ آمده از قحطی، ناامنی و اختلافات رجال سیاسی کشور، از کودتا بود. اطلاعاتی‌های کودتاگران یا به امضای سید ضیاء بود یا به امضای "فرمانده کل قوا- رضا" که اینک سردار سپه نامیده می‌شد.

رضا خان به معنای واقعی خان یا خان زاده نبود. او در ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ شمسی در روستای آلاشت از توابع سوادکوه مازندران زاده شد. پدرش عباسعلی فرمانده فوج سوادکوه و مادرش زهرا (نوش آفرین) از مهاجرین قفقاز بود. رضا کودکی چهل روزه بود که پدرش را از دست داد. پس از این واقعه مادرش

وی را به تهران آورد و در فقر و تنگدستی در محله سنگلج زندگی می کردند. در سن ۱۵ سالگی با توصیه یکی از بستگان خویش به عنوان سرباز وارد فوج قزاق سوادکوه شد. در پی قتل ناصرالدین شاه فوج سوادکوه برای حفاظت از سفارتخانه ها و مراکز دولتی به تهران فراخوانده شد. رضا در قزاقخانه به سرعت رشد کرد و در ۲۳ سالگی به سرگروهانی محافظین بانک استقرای روسیه در مشهد رسید. چندی بعد به عنوان وکیل باشی اولین گروهان شصت تیر (مسلسل) در ایران منصوب شد و از آنجاکه وی مهارت خاصی در کاربرد آن شصت تیر که مدلی به نام ماکسیم بود داشت، به رضا ماکسیم مشهور گشت. گروهان شصت تیر رضا خان جزو واحدهای نظامی ای بود که در دوران استبداد صغیر برای سرکوب مشروطه خواهان در محاصره تبریز شرکت داشتند. چند سال بعد وی به مقام فرماندهی این گروهان رسید. پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان او در سمت محافظان عین الدوله نخست وزیر محمد علی شاه مخلوع که به فریمان تبعید شده بود درآمد و نزد وی در ۲۹ سالگی سواد خواندن و نوشتن آموخت. در دوران دولت های ناپایدار مشروطه در سرکوب قیام های محلی همراه با سواران بختیاری و آرامنه از خود رشادت هایی نشان داد. سرانجام رضا خان در سال ۱۲۹۷ خورشیدی، در ۴۱ سالگی به فرماندهی آتریاد (بریگاد) همدان نیروهای قزاق منصوب شد و لقب میرپنج گرفت.

رضا خان نه از خانواده ای اشرافی بود و نه مانند سرسلسله های پادشاهی ایران ایل و قبیله ای پشت سر داشت. در به کارگیری قدرت "شمشیر" اما بی شباهت به اسلاف خود نبود. او فاصله سربازی تا سرداری را با انضباط نظامی، شجاعت و ذکاوت خویش پیمود و ویژگی هایش او را برنده مسابقه ای ساخت که شرکت کنندگان مشتاق دیگری نیز داشت. شاید هنگامی که در بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹ نیروهای تحت فرماندهی رضا خان آسانتر از آنچه انتظار می رفت بدون هیچ مقاومتی وارد تهران شدند و در پی آن این فرمانده گمنام قزاق ترس دربار، زبونی و فرار شاهزادگان قاجار، عدم مقاومت و تزلزل رجال مشروطه که دیگر چندان از حمایت مردم برخوردار نبوده و یکی پس از دیگری دستگیر می شدند را دید، سودای ادامه صعود از نردبان قدرت را در سر پروراند. رضا خان اکنون در ۴۳ سالگی با عنوان سردار سپه و در مقام وزیر جنگ برای طی فاصله سرداری تا سلطنت ابتدا باید با پشتوانه سفارت انگلستان و اشاره آخرین پادشاه قاجار، رئیس الوزرا سید ضیاء را برکنار می کرد و سپس مخالفان قدرت روزافزون خویش در درون و بیرون مجلس را ساکت می ساخت. پنج سال دیگر وقت لازم بود تا سردار سپه، رضا شاه شود و سرانجام در قالب کاریکاتور باقی مانده از مشروطه و در کنار مبارزه ی تجدد آمرانه با سنت، آمپول پزشک احمدی جانشین قهوه قجر گردد.

منابع

۱ از سید ضیاء تا بختیار، مسعود بهنود، چاپ دهم، انتشارات دنیای دانش، تهران، خرداد ۱۳۸۴  
۲ روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات سخن، چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۱

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتائی است که به دست سردار سپه و سیدضیاءالدین طباطبائی اجرا شد. با گرفتن تهران سیدضیاءالدین رئیس‌الوزرا شد و سردار سپه وزیر جنگ و فرمانده کل قوا.

در نتیجه مذاکرات و هماهنگی‌های به عمل آمده بین سیدضیاءالدین طباطبائی (مدیر روزنامه رعد) و رضاخان، در روز سوم اسفند، کودتا صورت گرفت و قوای قزاق وارد تهران شدند و ادارات دولتی و مراکز نظامی را اشغال کردند. نزدیک به صد تن از رجال، سرشناسان و روحانیون بازداشت و زندانی شدند. احمدشاه و محمدحسن میرزا (ولیعهد) به کاخ فرح‌آباد گریختند و فتح‌الله خان سپهدار رشتی (نخست‌وزیر) به سفارت انگلیس پناهنده شد. در مورد چگونگی طراحی کودتا و نقش انگلیس در آن روایت‌های مختلفی مطرح است.

#### نمونه‌ای از روایت برخی از تاریخ‌نویسان (مانند سیروس غنی و همایون کاتوزیان)

گفته می‌شد دولت بریتانیا برای کنترل اوضاع ایران اقدام به کودتای نظامی کرد. از دید برخی از تاریخ‌نویسان [1] [2]، اکنون با باز شدن اسناد طبقه بندی شده وزارت امور خارجه انگلستان مشخص گردیده است که دولت انگلستان (مانند لرد کرزن، وزیر امور خارجه) کاملاً از برنامه‌ریزی برای کودتا بی‌خبر بوده است. البته برخی از ماموران انگلیسی در ایران، مانند آرون‌ساید و نرمن (سفیر وقت انگلیس در ایران)، چند روز قبل از کودتا از آن خبر داشته‌اند.

#### نمونه‌ای از روایت تاریخ‌نویسان دیگر (مانند عبدالله شهبازی)

پس از خروج نیروهای روسیه از ایران دولت بریتانیا برای کنترل اوضاع ایران اقدام به کودتای نظامی کرد. برای اجرای این طرح ژنرال ادموند آیرونساید (فرمانده قوای انگلیسی در ایران)، اردشیر جی (رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران و روزنامه نگار زرتشتی)، رضاخان فرمانده آتریاد تهران و سیدضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد مذاکراتی در روستای آق بابا نزدیک قزوین انجام دادند. در کودتای ۱۲۹۹ و حوادث بعدی آن شبکه مفصل اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، که از سال ۱۸۹۳ میلادی / ۱۳۱۰ ق. یعنی از سه سال قبل از قتل ناصرالدین شاه به وسیله سیر اردشیر ریپورتر (اردشیر جی) اداره می‌شد، نقش اصلی و تعیین کننده داشت. این شبکه بود که رضاخان را برکشید و پرورش داشت و تمامی مقدمات کودتا را فراهم آورد و سپس مسیر دشوار او را در تأسیس سلطنت پهلوی هدایت و هموار کرد. البته در کودتا سرلشکر سیر ادموند آیرونساید (بعدها: بارون آیرونساید اول)، فرمانده نیروهای نظامی انگلیس مستقر در شمال ایران (نورپرفورس)، نیز نقش داشت. ولی باید توجه نمود که این نقش محدود بود. آیرونساید تنها مدت کوتاهی در منطقه و در ایران بود. او از ۱۴ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۱۷ فوریه ۱۹۲۱، یعنی کمتر از چهار ماه و نیم فرمانده نورپرفورس بود که مأموریت جنگ با بلشویک‌ها را به عهده داشت. وی در طول زندگی اش نیز ارتباطی با ایران نداشت و بنابراین نقش او در کودتا نمی‌تواند همسنگ و حتی قابل مقایسه با نقش اردشیر ریپورتر باشد که به عنوان رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران تا زمان کودتا ۲۸ سال در ایران اقامت داشت و بر حوادث مهمی چون انقلاب مشروطه و غیره تأثیر نهاده بود. البته آیرونساید به عنوان فرمانده نیروهای نظامی انگلیس در شمال ایران سهم معینی در کودتا داشت ولی او مجری دستورات وزیر جنگ وقت بریتانیا، یعنی چرچیل، بود. بعدها همین چرچیل، به عنوان نخست وزیر وقت بریتانیا، نقش سرنوشت سازی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایفا کرد.



## روایت موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

### رضاخان و کودتای ۱۲۹۹

یکی از وقایع مهم تاریخ معاصر ایران وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ است که دولت انگلستان به دلایلی چند از قبیل عدم تصویب قرارداد ۱۹۱۹ توسط مجلس، جلوگیری از نفوذ روسیه کمونیستی در ایران و حفظ منافع خود در هندوستان نقش اصلی را در کودتا ایفا می‌کرد. دولت انگلستان از این راه سعی بر اجرای مفاد قرارداد توسط عناصر دست‌نشانده خود در ایران داشت و بدین منظور ابتدا سیدضیاءالدین طباطبایی را که روزنامه‌نگار بود به عنوان مهره اصلی برگزید و مقدمات کودتا را با مشورت و مذاکره با وی فراهم نمود و سپس رضا میرپنج را به عنوان فرمانده قزاقها و فرد نظامی کودتا انتخاب نمود. سرانجام در سحرگاه سوم اسفند ۱۲۹۹ قزاقها به فرماندهی رضاخان میرپنج وارد تهران شدند و با مختصر زدوخوردی با ژاندارمری، تهران را براساس تئانیهای قبلی تصرف کردند. سپس کودتاچیان تصمیمات بعدی خود را مثل انتشار اعلامیه‌هایی با مضمون اعلام حکومت نظامی، دستگیری افراد موردنظر، لغو ظاهری قرارداد ۱۹۱۹ و... به منصفه ظهور رساندند.

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را می‌توان نقطه عطفی در روابط سیاسی ایران و انگلیس دانست چرا که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، سلسله قاجار از حمایت روسیه محروم شد و هنگام آن رسیده بود که رقیب دیرینه او، انگلیس بدون نیاز به تقسیم منابع با رقیب به تدریج حضور گسترده خود را در ایران بیش از پیش تثبیت نماید. هدف از کودتای ۱۲۹۹ براندازی احمدشاه نبود بلکه کودتا به مثابه اولین کیش برای مات کردن آخرین شاه قاجار به شمار می‌رفت. ژنرال آبرونساید به رضاخان تأکید می‌کند که: «اقدام قهرآمیزی برای سرنگون کردن شاه خودکامه صورت ندهد و به دیگران هم اجازه و امکان چنان اقدامی را ندهد... رضاخان به من قول داد که به خواسته‌های من عمل کند.»

عمده‌ترین هدف کودتا عاری کردن احمدشاه از قدرت نظامی قزاق بود. برای عملی شدن این مقصود ضروری بود که ابتدا کلنل استاروسلسکی فرمانده نیروهای قزاق خلع ید شود. ژنرال آبرونساید ماجرای به دام انداختن کلنل استاروسلسکی را چنین شرح می‌دهد:

... او کلنل استاروسلسکی به محض اینکه دید افرادی از دومین تنگه به سلامت عبور کرده‌اند برای عزیمت به قزوین و تهران با اتومبیل خود به راه افتاد. در اداره پست قزوین توقف کرد و طی تلگرافی به شاه اطلاع داد که با اتومبیل به زودی به تهران خواهد آمد. بعد در تلگرام مفصل دیگری به افرادی دستور داد در شمال قزوین اردو بزنند. مأموران شنود ما تلگراف او به شاه را مخابره نکردند و در تلگراف دوم هم دست بردند و مقصد افراد قزاق را آق بابا ذکر نمودند... استاروسلسکی در این ضمن به تهران وارد شد، به حضور شاه رسید. در آنجا به او گفته شد که از پست خود برکنار شده و تمامی افسران و نفرات باید از بریگاد قزاق جدا شده عازم بغداد گردند. او بعد از شنیدن اخراجش به فوریت خود را به نزدیکترین شعبه تلگراف رسانیده و طی تلگرافی از قزاقان می‌خواهد در آنجا جمع شوند. این دهکده در نیمه راه قزوین به تهران و در شمال جاده اصلی واقع است. بنا بود در آنجا با فوج قزاق دیدار کند و دستورات بعدی را ابلاغ نماید. مأموران شنود، طبق معمول در این تلگراف هم دست بردند

و در تلگراف ساختگی به افسران روسی و افسران جزء دستور داده شد در ساختمان حکومتی قزوین به دیدار استاروسلسکی بروند و افراد قزاق در اردوگاه آق بابا بمانند. در نتیجه وقتی استاروسلسکی به آنجا رسید يك خودرو زره پوش ما، در انتظار او بود تا او را سوار کند و نزد سایر افسران روسی که در بازداشت ما به سر می‌بردند ببرد.

پس از برکناری کلنل استاروسلسکی امور بریگاد قزاق به سرهنگ اسمایس واگذار شد. او یکی از افسران ارشد انگلیسی بود که برای آموزش ارتش جدید ایران - که در قرارداد سرپرسی کاکس پیش‌بینی شده بود - به تهران آمده بود.

در این گیرودار مجلس شورای ملی یکی از اعضای خانواده سلطنتی به نام سردار همایون را به فرماندهی بریگاد قزاق منصوب کرد. سردار همایون در ملاقاتی که با ژنرال آبرونساید داشته است صراحتاً می‌گوید که سرباز نیست و علت انتخاب او برای فرماندهی قزاقها «تضمین وفاداری آنان نسبت به شاه بوده است.» اما پیش از این ژنرال آبرونساید و سرهنگ اسمایس به منظور عملی کردن کودتا رضاخان را شناسایی کرده بودند. هنوز مدت زمان زیادی از انتصاب سردار همایون نگذشته بود که سرهنگ اسمایس به توصیه ژنرال آبرونساید وی را به مرخصی روانه می‌دارد تا در غیاب او رضاخان به تحکیم موقعیت خود بپردازد و فرماندهی نیروی قزاق را برعهده بگیرد.

با رضاخان گفت و گویی داشتم - ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ - و او را به فرماندهی مطلق قزاقهای ایرانی گماردم. او قویترین فردی است که تاکنون دیده‌ام. به او گفتم که به تدریج از تحت کنترل من خارج شود و باید همراه سرهنگ اسمایس مقدمات رویارویی با شورشیان رشت را پس از خروج ستون از منجیل فراهم کند. در حضور اسمایس گفت و شنودی طولانی با رضا داشتم.

با قرار گرفتن رضاخان در رأس نیروی نظامی، اهرم اجرایی کودتا شکل می‌گیرد. اما این جریان بدون حمایت عناصر داخلی و نیروهای سیاسی میسر نمی‌شد. سیدضیاءالدین طباطبائی یکی از قسم‌خوردگان کودتا و تنها غیرنظامی این جمع است که در تحقق یافتن کودتا نقش شایان توجهی دارد:

می‌گویند پنج نفر برای انجام کودتا با یکدیگر متحد شده و همقسم شده پشت قرآن را هم مهر کرده‌اند... این پنج نفر عبارت بودند از: سیدضیاءالدین طباطبائی، رضاخان میرپنجه، ماژور مسعودخان، سرهنگ احمد آقاخان - امیراحمدی - و کلنل کاظم خان - سیاح - سید ضیاءالدین هم هنگام طرح اعتبارنامه‌اش در مجلس دوره چهاردهم چنین بیان کرده است: دو روز پیش از کودتا من رفتم به شاه‌آباد. جلسه‌ای تشکیل شد در شاه‌آباد از بنده و آقای رضاخان میرپنجه و از آقای احمد آقاخان که آن وقت سرهنگ بود و از آقای ماژور مسعودخان و از آقای کاظم خان. من آنها را دیدم؛ چه دیدم و چه صحبت کردیم و چه تصمیم گرفتیم، از اسرار ماست؛ ولی يك خبری را به شما می‌گویم و آن این است که ما پنج نفر قسم خوردیم که به ایران خدمت کنیم ...

یحیی دولت‌آبادی، سیدضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد و رفقای کمیته‌ای او - کمیته آهن و فولاد یا کمیته زرگنده - را قوه ایرانی سیاسی برای اجرای کودتای سید ضیاءالدین - رضاخان می‌داند و محمودخان مدیرالملک، مسعودخان سرهنگ، منوچهرخان طبیب و میرزا کریم خان گیلانی را از اعضای آن معرفی می‌کند و معتقد است: «...کمیته زرگنده مرکز سیاست انگلیس است در تهران در قسمتی که باید به دست ایرانیان انجام بگیرد.»

شبکه اردشیر جی از سال ۱۹۱۳ به وسیله میرزا کریم خان رشتی با رضاخان مرتبط شده بود و به نوعی تعلیمات سیاسی وی را برعهده داشت. اردشیر جی درباره نقش سید ضیاءالدین طباطبائی می‌نویسد: «فقط می‌گویم که آنچه را هم که سید ضیاءالدین طباطبائی به عهده داشت به خوبی انجام داد



و محرك او هم خدمت به ايران بود ولي شايد بيش از آنچه لازم و يا مطلوب بود تظاهر به همگامي با سياست انگليس مي‌کرد.»

برخلاف عقیده اردشیر جی سیدضیاءالدین طباطبائی با پنهانکاری و مخفی داشتن اسرار کودتا نه تنها تظاهر به همگامی با سیاستهای بریتانیا نداشت بلکه به عنوان يك عنصر داخلی سیاسی بزرگترین خدمت را در جهت اهداف استعمار انجام داد و این رضاخان بود که در حضور حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و دکتر مصدق و دیگران به صراحت از حمایت بی دریغ بریتانیا برای عملی ساختن کودتا سخن گفته بود.

سید ضیاءالدین در دفاع از خود و کودتا بارها گفته است که وقایع از اسرار است و مجبور نیستم درباره آن مطالبی بگویم و بدین طریق مطلبی از اسرار را افشا نکرده است. غافل از اینکه تلگرافات متبادله بین وزیر مختار انگلیس و وزیر خارجه انگلیس و نگاهی به یادداشتهای روزانه آبرونساید دیگر جای هیچ گونه شبهه و ابهامی باقی نمی‌گذارد که کودتا، مارک لندن را داشته است و به طوری که حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی در حیات یحیی صریحاً از قول سردار سپه چنین نوشته است که سردار سپه در حضور مستوفی‌الممالک، میرزا حسن مشیرالدوله، دکتر مصدق، تقی‌زاده، علاء، و دو تن از وزرای دولت یعنی مخبرالسلطنه و فروغی اظهار داشته: مثلاً خود مرا انگلیسیها روی کار آوردند؛ ولی وقتی روی کار آدمم به وطنم خدمت کردم. همین مطلب را هم دکتر مصدق با کمی اختلاف بدین عبارت گفته است: ... به خاطر دارم که سردار سپه نخست‌وزیر، در منزل من با حضور مرحومان مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و آقایان مخبرالسلطنه و تقی‌زاده و علاء اظهار کرد مرا انگلیسیها آوردند ولی ندانستند با چه کسی سروکار دارند.

اگرچه ژنرال آبرونساید خود را معمار کودتای ۱۲۹۹ می‌شناسد اما بدیهی است کودتا بدون مساعدت و حمایت نیروهای داخلی و خاصه کمیته زرگنده و اعضای آن که همواره با سفارت انگلیس مرتبط بودند محقق نمی‌شد. میرزا کریم خان رشتی که یکی از مرموزترین اعضای کمیته زرگنده است، صریحاً به نقش واسطه‌گری خود میان سفارت انگلیس و رضاخان اشاره کرده است.

علاوه بر نقش ژنرال آبرونساید تأثیر اردشیر جی بر رضاخان در به ثمر رسیدن کودتا موضوعی است قابل توجه و شایان تأمل. لرد آبرونساید - فرزند ژنرال آبرونساید - در نامه‌ای به امیراسدالله علم می‌نویسد:

امیدوارم که شما و سر شاپور ریپورتر چکیده‌های مناسبی از مکاتبات پدرم و پدر سر شاپور ریپورتر را ... جمع‌آوری کنید ... حقیقتی که در اینجا رخ می‌نماید، این است که يك بار دیگر در تاریخ کهن ایران زمین يك فرد ایرانی میهن‌پرست قیام کرده است تا میهن خود را از خطرات حفظ کند. رضاشاه کبیر، چنین مردی بود و من به خاطر همکاری پدرم با چنین چهره برجسته‌ای افتخار می‌کنم.

در ورای این جملات آراسته و عبارت‌پردازیهایی میهن‌پرستانه، لرد آبرونساید به طور ضمنی اهمیت نقش و دخالت دولت انگلیس را در جریانهای سیاسی ایران یادآور می‌شود اما، چنانکه پیش از این اشاره شد، دخالت استعمار و حضور تجاوزگرانه خارجی بدون دخالت عناصر داخلی و همراهی و همگامی آنها هرگز میسر نمی‌شد.

کودتا که با هدف «استقرار دیکتاتوری نظامی» شکل گرفته بود در یکی دو روز همه سرجنابان را دستگیر کرد و به فعالیت همه جراید، بدون استثنا خاتمه داد:

قرار بود مؤسس کودتا همه جراید را ببندد و تنها روزنامه ایران را که مدیرش من بودم، باقی بگذارد و ماهی هزار تومان به روزنامه کمک کند... نکته‌ای قلبی و احساسی روحی که شرحش دشوار است مرا

از پذیرفتن پیشنهاد دوستانه ایشان رضاخان منصرف داشت و بعد از دو سه روز، من هم در شمار اسرای کودتا قرار گرفتم.

بدین ترتیب برای صاحب منصبان انگلیسی تقاضای ده قطعه نشان شیر و خورشید و برای ژنرال آبرونساید نیز نشان درجه اول شیر و خورشید با حمایل سبز تقاضا می‌شود که دولت به پاس عملی شدن کودتا به آنها اعطا نماید.

### بازداشت گروهی از رجال کشور پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

در آستانه کودتا سیدضیاءالدین طباطبایی فهرستی از اسامی دهها تن از رجال کشور را در اختیار رضاخان میرپنج قرار داد تا بلافاصله پس از انجام کودتا دستگیر و زندانی شوند. بدین ترتیب مدت کوتاهی پس از کودتا و از واپسین ساعات شامگاه چهارم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ دستگیری گروهی از اعیان و اشراف، منتفدین، آزادیخواهان و برخی علمای مخالف آغاز شد و در طی حدود شش روز قریب به هفتاد تن از رجال دستگیر و زندانی شدند. در میان دستگیرشدگان اسامی افراد زیر به چشم می‌خورد: سیدحسن مدرس، میرزا احمدخان قوام السلطنه (قوام السلطنه مدتی بعد دستگیر شد)، فرمانفرما، نصرت الدوله، عین الدوله، سعدالدوله، سهام الدوله، حشمت الدوله، قوام الدوله، مجدالدوله، ممتاز الدوله، محتشم السلطنه، نصیر السلطنه، مشار السلطنه، وثوق السلطنه، ممتاز الملك، لسان الملك، یمین الملك، سردار رشید، سردار معتضد، سرهنگ گیگو، امیرنظام، کلهر، میرزا یانس، محمدقلی سهرابزاده، اسعد سهرابزاده، سیدمحمد اسلامبولچی، محمدولیخان سپهسالار، سالار لشکر، شیخ محمدحسین یزدی، شیخ محمدحسین استرآبادی، آقاضیاء و سیدمحمد تدین.

گفته می‌شد فهرست بازداشت‌شدگان پیشاپیش در هماهنگی با سفارت بریتانیا در تهران تهیه شده است. بسیاری از بازداشت‌شدگان را و عده دادند که در قبال پرداخت مبالغی هنگفت آزادی خود را باز خواهند یافت. با این احوال قریب به اتفاق محبوسین از پرداخت پول خودداری کردند. گروهی دیگر از بازداشت‌شدگان را برای جلوگیری و پیشگیری از مخالفت آنان با کابینه کودتا دستگیر کرده بودند. چنانکه طی يك ماهه نخست عمر دولت کودتا در اعتراض به واقعه مذکور دهها تن دیگر نیز به خاطر مخالفت با اوضاع پیشامد کرده راهی زندان شدند. علی دشتی، فرخی یزدی، لسان السلطنه مؤدب همایون، میرزا قوام، میرزا هاشم آشتیانی، سیدغلامحسین خان، دکتر مشعوف، حاج محمدحسین معین‌الرعايا، رهنما مدیر روزنامه رهنما، فدایی، عباسخان رأفت، یاور اکبر میرزاباشی، ملك الشعرا بهار و سردار معظم خراسانی از دیگر دستگیرشدگان آن روزگار بودند.

در فاصله کمتر از دو ماهی که از عمر کودتا می‌گذشت تمام زندانها و بازداشتگاههای تهران مملو از زندانیان شد تا جایی که مجبور شدند عده‌ای از محبوسین را به شهرها و مناطق دیگری تبعید کنند. چنانکه سیدحسن مدرس به قزوین تبعید و در آن شهر زندانی شد که تا پایان دوران کودتای سیاه در آنجا محبوس بود.

علاوه بر مخالفان و فعالان سیاسی گروهی از زندانیان این روزگار شامل صاحبان ثروت و متمولینی بودند که حکومت امیدوار بود با اخذ مبالغی هنگفت آزادیشان را به آنان بازگرداند. حاج حسین آقا امین‌الضرب و امیرنظام همدانی از شاخص‌ترین این گروه از زندانیان بودند که نفر اخیر با پرداخت ۲۵ هزار تومان پس از يك هفته زندان را ترك کرد.

و نیز گفته‌اند که سیدضیاء از آن منظر «اعیان و اشراف و شاهزادگان و آزادیخواهان و منتفدین را زندانی کرد [که چون خود] دارای شخصیت برجسته‌ای نبود و مردم او را يك نفر روزنامه نویس و آخوندزاده تصور می‌کردند. لذا پیش خود [به درستی] فکر کرده بود که رجال و منتفدین به این سادگی تسلیم اراده او نخواهند شد و نخواهند گذارد که سرنوشت و مقدرات کشوری به دست او تعیین گردد...»

از مهم‌ترین کسانی که در این دوره دستگیر شدند میرزا احمدخان قوام‌السلطنه و اکبرمیرزا صارم‌الدوله بودند که در آن هنگام به ترتیب والیگری خراسان و غرب (کرمانشاه) را برعهده داشتند و حکومت جهت دستگیری هر نفر آنها به زور متوسل شد.

در همان زمان شایع شد که سیدضیاء قصد دارد گروهی از زندانیان متنفذ و صاحب قدرت را اعدام کند. اما این خبر که گویا برای مرعوب ساختن زندانیان و احتمالاً اخذ وجوهی از آنان بر سر زبانها افتاده بود به دنبال اعتراض احمدشاه به سرعت فروکش کرد و رضاخان طبق دستور شاه که گفته بود «فوراً از این اعمال قبیح جلوگیری نمایید و نگذارید که چنین اتفاقی رخ بدهد» خبر مذکور نیز به سرعت رنگ باخت.

بدین ترتیب تا پایان دوره کابینه سیاه محبوسین کماکان در بازداشت بودند. پس از پایان این دوران سه ماهه میرزا احمدخان قوام‌السلطنه که خود از محبوسین بود يك روز پس از انتصاب به مقام ریاست‌الوزرایی تمام زندانیان را آزاد کرد: «آزادشدگان با حالت تأثرآوری که هر بیننده‌ای را محزون می‌نمود به مجلس شورای ملی وارد شده در حالتی که برخی از آنها موهای سرشان بلند و لباسهایشان مندرس و برخی دیگر پیر و ناتوان و بیچاره و کسل، عصازنان در صحن دوم مجلس مجتمع گشته بودند. به علاوه عده‌ای از کسان محبوسین و آزادیخواهان و ملیون نیز حضور به هم رسانیدند...».

پیوند ها:

نهضت جنگل و کودتای ۱۲۹۹

میرزا کوچک خان، پیشتاز مشروطیت و نهضت جنگل،

پرویز داورپناه

هدف جنگلی ها اخراج نیروهای بیگانه، رفع بی عدالتی، مبارزه با خودکامگی و استبداد و برقراری حکومت مردمی بود. آنچه خود جنگلی ها در باره اهداف سیاسی خود بیان کرده اند چنین است: "ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم. استقلالی به تمام معنی کلمه یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی. اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی که هر چه بر سر ایران آمده، از فساد تشکیلات است. ما طرفدار یگانگی عموم مسلمانانیم."



دکتر پرویز داورپناه

ای مرغهای طوفان ! پروازتان بلند.  
آرامش گلولهء سربی را ، / در خون خویشتن ،  
این گونه عاشقانه پذیرفتید ، این گونه مهربان ،  
زان سوی خواب مرداب ، آوازتان بلند.  
دیدارتان ؛ ترنم بودن ، / بدرودتان ؛ شکوه سرودن ،  
تاریختان بلند و سرافراز :  
آن سان که گشت نام سر دار / زان یار باستانی همرازتان بلند.  
شفیعی کدکنی

میرزا کوچک خان جنگلی از معدود قهرمانان انقلاب مشروطیت و نهضت جنگل است که با رشادت و شجاعت و جوانمردی به جنگ استبداد و استعمار رفت و در راه کسب آزادی و استقلال ایران عزیز و حفظ و حراست مرزهای وطن بزرگمان جان باخت.

یونس معروف به میرزا کوچک فرزند میرزا بزرگ به سال ۱۲۵۷ خورشیدی در شهر رشت در محلهء استاد سرا زاده شد. میرزا کوچک در رشت در مدرسه حاج حسن و جامع و سپس در مدرسهء محمودیه تهران به تحصیل علوم دینی پرداخت ، اما با آغاز نهضت ، ترک تحصیل و لباس کرد و به مجاهدین مشروطه خواه رشت پیوست.

میرزا کوچک خان مردی خوش هیكل ، قوی بنیه ، زاغ چشم و دارای سیمائی متبسم و بازوانی ورزیده بود.

از نظر اجتماعی مردی با ادب ، متواضع ، خوش برخورد ، صریح اللهجه ، طرفدار عدالت و حامی مظلومان بود.

میرزا کوچک جنگلی در کسوت یک مبارز اجتماعی و سیاسی تا هنگامی که به قتل رسید با کمال صمیمیت و حفظ اعتقاد به اسلام ، هرگز نخواست اعتقادات مذهبی خود را به دیگران تحمیل کند. میرزا کوچک خان به گونه یک فعال اجتماعی در تحصن مشروطه خواهان رشت شرکت کرد و پس

از کشته شدن آقا بالا خان ، سردار افخم ، حاکم مستبد رشت به مجاهدین مشروطه رشت پیوست و از همان آغاز فعالیت انقلابی به ستمدیدگان و محرومان کمک می کرد. در اردوی مجاهدین برای فتح تهران حضور داشت و به علت رشادتی که در برخورد با نیروهای دولتی نشان داد ، نه تنها مورد ستایش یارانش در کمیته ستار رشت قرار گرفت بلکه به عضویت کمیسیون جنگ نیز برگزیده شد. میرزا کوچک خان در جریان مبارزات مردم با دربار قاجار ، برای کمک به ستارخان که در تبریز با نیروهای دولتی در حال جنگ بود به سوی تبریز رفت ، اما به علت بیماری نتوانست به تبریز برسد و به تهران بازگشت ولی رابطه اش با سازمان مجاهدین در تهران ادامه یافت.

میرزا کوچک با اردوی مجاهدین برای رویارویی با محمد علی شاه که با پشتیبانی دولت روسیه تزاری برای دستیابی دوباره قدرت وارد خاک ایران شده بود به سوی گمش تپه حرکت کرد. وی در این جنگ زخمی شد و چند ماه در باکو و تفلیس ماند. این همان جنگی است که منجر به شکست قطعی محمد علی میرزا و فرار او برای همیشه شد.

فعالتهای میرزا کوچک بعنوان مجاهد نهضت مشروطه حتی پس از استقرار نظام مشروطه ادامه داشت.

بر پایه تصمیم و خواست کنسول روسیه تزاری در رشت ، میرزا با چند تن از آزادیخواهان گیلان برای پنج سال از رشت تبعید شد و اجازه بازگشت به رشت نداشت.

میرزا کوچک خان به علت اعتقاد صمیمانه اش به آزادی ، عدالت و جانبداری از حقوق محرومان حاضر به همکاری با سران نظام مشروطه و پذیرش مقامی در دستگاه دولت نشد و مدتی با تنگدستی در تهران می زیست.

میرزا عقب افتادگی ایرانیان را نتیجه بی فرهنگی می دانست و مصمم بود آن اندازه که در خور امکان باشد به افتتاح مدارس پیردازد و سطح تعلیمات و معرفت عمومی را گسترش دهد و معتقد بود که تعلیمات مدارس حتماً باید اجباری و مجانی باشد تا همه فرزندان کشور از مزایای علم و دانش یکسان استفاده ببرند.

او توانست چهار مدرسه در صومعه سرا، کسما، فومن و ماسوله تاسیس کند. میرزا کوچک خان بعد از اشغال نواحی شمالی ایران از سوی ارتش روسیه تزاری، یک گروه مسلح تشکیل داد و با کمک حاج احمد کسمائی از تجار بنام گیلان ، روستای کسما را مرکز کار خود قرار داد. این گروه مسلح پس از مدتی گسترش یافت و تا پایان سال ۱۲۹۶ شمسی ، بخش وسیعی از گیلان و مازندران و طارم و آستارا و طالش را زیر نفوذ خود در آورد این جریان کم کم به نام نهضت جنگل شناخته شد.



میرزا کوچک خان با آغاز جنگ جهانی اول در جنگل به کمک برخی از دوستان آزادیخواه و وطن پرست ، نهضت جنگل را بنیان گذاشت . هدف میرزا از تشکیل این نهضت دفاع از استقلال ارضی در مقابل بیگانگان بود ، زیرا در آن زمان ، ایران بین روسیه و انگلیس تقسیم شده بود و نهضت جنگل

پناهگاهی بود برای روشنفکران و وطن دوستان سراسر ایران که به این نهضت پیوستند. هدف جنگلی ها اخراج نیروهای بیگانه ، رفع بی عدالتی ، مبارزه با خودکامگی و استبداد و برقراری حکومت مردمی بود. آنچه خود جنگلی ها در باره اهداف سیاسی خود بیان کرده اند ، چنین است : « ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم. استقلالی به تمام معنی یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی. اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی که هر چه بر سر ایران آمده ، از فساد تشکیلات است. ما طرفدار یگانگی عموم مسلمانانیم.»

مشی سیاسی و اهداف اصلی نهضت جنگل را باید از مرانامه آنها شناخت. برطبق این مرانامه آسایش عمومی و نجات طبقه زحمتکش و تحصیل آزادی و تساوی حقوق افراد در ۹ ماده به ترتیب زیر خلاصه شده است.

در ماده اول این مرانامه که شباهت زیادی به قانون اساسی مشروطه داشت ، آمده بود که حکومت عامه و قوای عالییه در دست نمایندگان ملت جمع خواهد شد. نکته حائز اهمیت در ماده اول القاء کلیه شئون و امتیازات بود که بر مبنای عدالت محوری صورت گرفته بود.

ماده دوم پیرامون حقوق مدنی است که در آن بر مصونیت اشخاص و منازل آنان به هر نوع تعرض تأکید شده که امری مشابه با حقوق شهروندی و امنیت اجتماعی مصطلح امروزه می باشد. آزادی فکر ، عقیده ، اجتماعات ، مطبوعات ، کار و کلام نیز در این ماده مورد تأکید قرار گرفته بود. در ماده سوم بر آزادی انتخابات و حقوق انتخاب کنندگان و انتخاب شوندهگان تأکید شده بود. ماده چهارم پیرامون مسائل اقتصادی بود که در آن به ممنوع بودن انحصار و احتکار ارزاق و سرمایه ، تبدیل مالیاتهای غیرمستقیم به مستقیم ، عمومی بودن منابع ثروت از جمله رودخانه ها ، مراتع ، جنگلها ، دریاها و ... اشاره شده بود.

ماده پنجم نیز تحت عنوان معارف ، روحانیت و اوقاف تدوین شده بود که در آن تعلیمات ابتدایی و حتی متوسطه و عالییه را اجباری و مجانی خوانده بود.

ماده ششم مرانامه برای قضات تأکید کرده و قضاوت را سریع ، ساده و بدون دستمزد عنوان کرده است. ماده هفتم در زمینه امور دفاعی است و ماده هشتم هم در مورد کار می باشد که طبق آن ، کار برای اطفال زیر ۱۴ سلس ممنوع شده و بر رعایت مصلحت کارگران و حقوق آنان تأکید شده بود. آخرین ماده یعنی ماده نهم هم بر حفظ الصحه اشاره نموده و بر تأسیس مریضخانه های عمومی و مجانی تأکید کرده بود.

مرانامه جنگل منطبق با روح قانون اساسی آن زمان میباشد و از هر حیث مترقی است و با وضع ملی و اجتماعی ایرانیان هماهنگ بوده است. میرزا در نامه ای به سفیر شوروی چنین می نویسد که : « مقصود من و یارانم حفظ استقلال مملکت و تقویت مرکز است. تجزیه گیلان را که مقدمه ملوک الطوائفی است ، خیانت صریح دانسته و می دانم.»

قوای جنگل در روز ۱۶ خرداد ۱۲۹۹ خورشیدی با انتشار بیانیه ای تشکیل کمیته انقلاب سرخ ایران و

الغاء نظام سلطنت و تاسيس حكومت جمهورى را اعلام نمودند.

يکروز بعد کمیته انقلاب هیأت دولت جمهوری را معرفی کرده که میرزا کوچک خان سرکمیسر و کمیسر جنگ را بعهده می گیرد.

هنوز دولت تازه انقلابی سامان نگرفته بود که با حمایت بلشویک های روس اغتشاش طرفداران شوروی آغاز گردید و روز ۱۸ تیر ۱۲۹۹ شمسی ، میرزا بعنوان اعتراض از رشت به فومن می رود و نامه مفصلی برای لنین به مسکو فرستاده و در آن ذکر می کند که : « در موقع ، به نمایندگان روسیه اظهار کردم که ملت ایران حاضر نیست پروگرام بلشویکها را قبول کند.»

در تاریخ ۹ مرداد ۱۲۹۹ طرفداران شوروی با رهبری و حمایت فرمانده قوای مسلح شوروی و مدیر بخش سیاسی و امنیت نظامی آن در رشت بر ضد میرزا کودتا کردند و کودتاجیان میرزا کوچک را از سمتش در دولت موقت انقلابی برکنار کردند و هیأت دولت انقلابی تازه ای برگزیدند و طرفداران میرزا دستگیر و بازداشت شدند و اختلاف بالا گرفت و قوای جنگل تضعیف شد. در این کودتا طرفداران نهضت جنگل در رشت دستگیر شدند و رئیس کمیته انقلاب که از یاران میرزا بود کشته شد. نقشه کودتا به گونه ای طرح ریزی شده بود که می بایست « میرزا کوچک یا کشته می شد و یا دستگیر می گردید و در هر حال از کادر انقلاب خارج می شد.»

انگیزه و علت اصلی کودتا ، سیاست سازشی بود که دولت شوروی در برابر انگلستان برای بستن قرارداد بازرگانی در پیش گرفته بود.

پس از عزیمت میرزا به فومن ، دیداری میان سردار حکمت که حامل پیامی از مشیرالدوله نخست وزیر وقت بود با میرزا انجام گرفت. کسانی میرزا را متهم به سازش با دولت مرکزی کردند ، اما رویدادهای بعدی ثابت کرد که هیچگونه سازشی در میان نبوده و سران جنگل و میرزا از مرام و برنامه سیاسی خود بازنگشته اند.



پس از رفتن میرزا از رشت ، اعلامیه ای از سوی سران جنگل در باره کودتاجیان در رشت در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۲۹۹ انشمار یافت که در آن میرزا کوچک از علل خروجش از رشت و کوشش حزب کمونیست برای دستگیریش سخن گفته و بر این نکته انگشت گذاشته بود که مقدرات ایرانی باید به دست ایرانیان تعیین شود و چنین دفاع کرده بود: « گفته و می گویم باید استقلال ایران محفوظ باشد ، باید رشتنه انقلاب و زمام حکومت ایران در دست ایرانی باشد. با انگلیسیها چرا طرفیم ؟ برای اینکه در ایران آمدند ، در ایران ماندند و دخالت در

امور ایران کردند... با دولت طرفیم برای اینکه ظلم می کند و بجان و مال مردم تعدی و تجاوز می کند ... سویت روسیه اگر مطلع بشوند بلاشبهه جلوگیری خواهند کرد اما اگر بعد از اطلاع قادر به جلوگیری نشدند ، آنوقت تکلیف ما این است که کمونیست ها با انگلیسیها و دولت مستبد ایران را در یک ردیف گذاشته بنام حفظ وطن و حفظ ایرانیت و محافظه حقوق اجتماعی از همه دفاع کنیم. یقین دارم

که خدا یار و مدد کار ما خواهد بود. زنده باد جمهوری ایران ، مرده باد انگلیس و خائنین ، پست باد منافقین.»

پس از کودتا ، کوچک جنگلی نامه ای به لنین نوشت. در این نامه که بوسیله دو نماینده جنگل مظفرزاده و هوشنگ ( گائوک آلمانی) فرستاده و به کمیسر خارجه شوروی تسلیم شده بود ، میرزا به تفصیل موارد نقض پیمان بسته شده در انزلی و تجاوزات و دخالت های حزب کمونیست ایران و نمایندگان دولت روسیه ( ماموران نظامی و سازمان چکا) را توضیح داده و با تاکید بر استقلال و آزادی ایران و استقلال سازمانی و ایدئولوژیک سازمان جنگل نوشته بود : « ما معتقدیم که قدم اول را برای آزادی ایران برداشته ایم، لیکن خطر از جانب دیگر به ما روی آورده است ، یعنی اگر از مداخله خارجی در امور داخلی جلوگیری نشود ، معنی اش این است که هیچوقت به مقصود نخواهیم رسید ، زیرا بجای مداخله یک دولت خارجی که تا کنون وجود داشت ، مداخله دولت خارجی دیگری شروع شده است. ما نمی توانیم افتخارات انقلابی خود را که طی ۱۴ سال کوشش و فداکاری بدست آورده ایم ، یکباره محو کنیم و به حقوق ملت ایران خیانت ورزیم ...» به این نامه از لنین پاسخی داده نشد.

در آبان ۱۲۹۹ احسان الله خان و خالو خان نامه ای به میرزا نوشتند و خواستار برقراری صلح و سازش و همکاری با سران جنگل و میرزا شدند. میرزا کوچک این درخواست را پذیرفت و در نامه ای ضمن تشریح اشتباهات و اعتراض به مداخلات نمایندگان دولت شوروی ، آمادگی خود را برای همکاری مجدد با آن دو اعلام داشت.

تلاش طبقه حاکم برای سرکوبی نهضت جنگل در همه ماههای سال ۱۲۹۹ ، سخت ادامه داشت. با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که به فرماندهی رضا خان و با پشتیبانی و خواست دولت انگلستان انجام شد ، ایران یکسره زیر نفوذ و سلطه انگلستان قرار گرفت و دیگر نیاز و ضرورتی به اجرای قرارداد ۱۹۱۹ یا باقی ماندن نیروهای انگلستان در ایران وجود نداشت و انگلستان می توانست در گفتگوهای بازرگانی کراسین ( نماینده دولت شوروی) در لندن از این امتیاز بهره برداری کند و خواست دولت شوروی ، یعنی مشروط کردن خروج ارتش سرخ از ایران به خروج نیروهای انگلستان از شمال ایران را با آسودگی خاطر و اطمینان بپذیرد.

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تلاش برای از میان بردن نهضت جنگل میرزا کوچک خان و یارانش شدت یافت.

سید ضیاءالدین طباطبائی که به خواست انگلستان پس از کودتای رضاخان ، رئیس الوزراء ایران شده بود، کوشیدبا تطمیع یا زور میرزا را از سر راه بردارد و چون تطمیع موثر نیفتاد. به توطئه ترور میرزا دست زد. برای اجرای این خیانت ، حاجی احمد کسمایی که پس از گرفتن تأمین از وثوق الدوله در تهران به سر می برد با پول و اسلحه و ۶۰ تن مسلح به گیلان فرستاده شد تا میرزا کوچک و یارانش را دستگیر و خلع سلاح کند ، اما حاجی احمد در شهبسوار دستگیر و به رشت منتقل گردید.

با نا امید شدن دولت کودتا از ترور میرزا ، حملات نظامی قزاقان به فرماندهی رضاخان که تصمیم



گرفته بود در اجرای سیاست دولت انگلستان و طبقه حاکم ، کار جنگل را یکسره کند ، باشدت ادامه یافت.

قرارداد بازرگانی شوروی با انگلستان در ۹ مارس ۱۹۲۱ برابر ۱۹ اسفند ۱۲۹۹ یعنی ۱۶ روز پس از کودتای سوم اسفند رضا خان به امضای رسید. ۷ روز پس از کودتای رضا خان نیز قرارداد دوستی ایران و شوروی به امضا رسیده بود. با این دو قرارداد ، سیاست رسمی دولت شوروی و رهبری حزب کمونیست روسیه (بلشویکی) بر پایه همکاری و شراکت با سیاست دولت انگلستان و دولت ایران قرار گرفت و هدف مهم این همکاری از میان برداشتن نهضت جنگل و شخص میرزا کوچک خان بود که در این مورد هر سه کشور اتفاق نظر داشتند.

سرکوب قیام جنگل و شهادت میرزا در زمان کابینه مشیرالدوله که قیام کنندگان نهضت جنگل را « متجاسر» می خواند رخ داد. رتشتین سفیر شوروی در ایران در ششم اردیبهشت ۱۳۰۰ وارد تهران شد و در نطقی که در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۰۰ در برابر احمد شاه ایراد کرد به شاه ایران قول داد که مسئله گیلان با اقدامات دولت شوروی تصفیه خواهد شد.

در ۲۲ مهرماه ۱۳۰۰ رضا خان که سردار سپه لقب گرفته و فرماندهی نیروهای قزاق را در تهاجم به گیلان به عهده داشت وارد رشت شد. انگلیسیها به نحو فعالی از رضا خان در لشکرکشیهای وی حمایت نموده و طرح عملیات نظامی باتفاق وابسته نظامی سفارت بریتانیا تهیه می گردید. میرزا کوچک همراه با گائوک و معین الرعايا در پی یافتن متحد و برای خروج از محاصره نیروهای دولت به خلخال حرکت کردند.

میرزا کوچک خان جنگلی و رفیق با وفایش گائوک آلمانی (هوشنگ) در گدوک گیلوان دچار برف و بوران شدند و به علت سرمای شدید قدرت حرکت خود را از دست دادند. گائوک را سرما زد و در همان محل در میان برف ها جان داد.

اهالی قریهء خانقاه پیکر میرزا را به مسجد محل بردند. این خبر به سالار شجاع ، برادر امیر طالش رسید و او دستور داد یکی از طالشی ها به نام رضا اسکستی ، سر میرزا را بریده و تحویل خان طالش دهد. تن بی سر او را همان جا دفن کردند.

گیلک می نویسد : « بیست ساعت پس از یخ زدنش سر او را بریدند و وقت بریدن سرش گویا خون زیادی جاری شد مثل اینکه سر آدم زنده را سر بریدند...»

سپس خالو قربان سر میرزا را به تهران برد و جلوی پای سردار سپه انداخت. سر میرزا را ابتدا در خیابانها حرکت دادند و بعد در قبرستان حسن آباد تهران دفن کردند. نمایش سر میرزا خیلی مورد تنفر قرار گرفت ، زیرا مردم او را



آزادخواه و با ایمان می دانستند.

پس از تبعید رضا شاه ، آزادیخواهان سر وتن میرزا کوچک خان رابنا بر وصیت او در سلیمان داراب مدفون ساختند. جسد میرزا در سال ۱۳۲۱ به رشت منتقل شد و به سر او که چند سال پس از کشتنش مخفیانه از حسن آباد تهران به رشت منتقل و در بقعه سلیمان داراب به خاک سپرده شده بود پیوست. مواضع سیاسی و اجتماعی میرزا که الان در مکاتباتش وجود دارد ، کاملاً " درست از آب در آمده است. بنابراین در حق این شخصیت ظلم شده و ناشناس مانده است. احترامی که ما به گذشتگان و مبارزین آزادی می گذاریم ، درسی است که به جوانان می دهیم. این قدردانی از ایرانیست. میرزا مردی صادق و صمیمی بود و بهیچوجه از ایده آلهایش برنگشت و روی آن معامله نکرد. وقتی میرزا مرد ، هیچ نداشت و در تمام گیلان یک متر زمین یا یک ریال بعنوان ارث میرزا باقی نمانده است. به شدت عاشق آزادی و استقلال ایران بود و مردم ایران را دوست داشت. به شدت مخالف دخالت و نفوذ اجنبی از همه رنگش بود ، چه روسی ، چه انگلیسی و چه بلشویک و می گفت ایران باید متعلق به جامعه ایرانیان باشد.

میرزا کوچک خان جنگلی بخشی از فرهنگ زنده ماست.

منابع و مأخذ :

- ۱ - حاج سید جوادی ، حسن ، کتاب گیلان ، جلد دوم ، « نقش گیلان در انقلاب مشروطیت » ، تهران ۱۳۷۴
- ۲ - میر ابوالقاسمی ، سید محمد تقی ، گیلان از انقلاب مشروطیت تا زمان ما ، رشت ۱۳۷۷
- ۳ - رواسانی ، شاپور ، نهضت میرزا کوچک جنگلی و اولین جمهوری شورائی در ایران ، تهران ۱۳۶۸
- ۴ - گیلک ، محمدعلی ، تاریخ انقلاب جنگل ، تهران ۱۳۷۱
- ۵ - فخرائی ، ابراهیم ، سردار جنگل ، تهران ۱۳۴۶
- ۶ - کسروی ، احمد ، تاریخ هجده ساله آذربایجان ، تهران ۱۳۷۹
- ۷ - فخرائی ، ابراهیم ، گیلان در جنبش مشروطیت ، تهران ۱۳۵۲
- ۸ - صبوری ، محمد حسن ، نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل ، تهران ۱۳۵۸
- ۹ - مکی ، حسین ، تاریخ بیست ساله ایران ، جلد اول کودتای ۱۲۹۹ تهران ۱۳۵۸
- ۱۰ - افشار ، ایرج ، برگهای جنگل ، نامه های رشت و اسناد نهضت جنگل ، تهران ۱۳۸۰

#### کلنل محمدتقی خان پسیان و کودتای ۱۲۹۹

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خ و روی کار آمدن دولت سیدضیاءالدین طباطبائی، کلنل محمدتقی خان پسیان طبق دستور رئیس دولت اقدام به دستگیری قوام السلطنه کرد (13 فروردین 1300 خ) و او را تحت الحفظ به تهران فرستاد اما پس از مدتی سید ضیاءالدین متواری شد و قوام السلطنه خود به نخست‌وزیری رسید و کشمکش میان کلنل و قوام شروع شد. قوام السلطنه، نجدالسلطنه را به حکومت

خراسان گمارد اما کلنل که از حکومت قوام السلطنه بیمناک شده بود به فکر طغیان افتاد و مصمم گردید که خود زمام امور خراسان را در دست بگیرد. بدین نیت هنوز چند روزی از کفالت نجد السلطنه نگذشته بود که بدون بهانه و بی مقدمه شخص نامبرده را توقیف کرده، اداره حکومتی را خود در دست گرفت و جمعی از ارباب نفوذ شهر که مصلحت امنیت می‌شمرد توقیف و تبعید نمود.

در مرداد 1300 خ دولت بار دیگر صمصام السلطنه بختیاری را به حکومت خراسان منصوب کرد و صمصام السلطنه نیز برای دلجویی یا فریب کلنل محمدتقی خان پسیان با آگاهی از محبوبیت و نفوذ او در خراسان او را طی حکمی به کفالت ایالت خراسان منصوب نمود و با او مدارا نمود.

اما در اواخر مرداد 1300 خ قوام السلطنه با کلنل علناً مخالفت کرد و بدو پیشنهاد نمود تحت شرایط زیر کشور ترک کند :

1. کلنل حقوق دو ساله خود را برداشته به اروپا مسافرت کند.
2. محاسبات را ظرف 15 روز بسته و امور ایالت را به تولیت آستانه واگذار نماید.
3. به کلیه افسران ژاندارم و اهالی محل دولت تأمین دهد.
4. از طرف دولت به قوای ایلیات توصیه خواهد شد که با کلنل مدارا کرده او را به سرحد برسانند.

اما کلنل این پیشنهاد را نپذیرفت و قوام طی تلگرافهایی برای حاکمان و خوانین منطقه کلنل را یاغی و متمرّد خواند و دستور شورش بر علیه او را صادر کرد. بدین ترتیب سردار معزز والی بجنورد، شجاع‌الملک رئیس ایل هزاره، شوکت السلطنه و سید حیدر رؤسای طوایف سریری و سالار خان بلوچ جهت جنگ با کلنل بسیج شدند.

امیر شوکت‌الملک خواهان خاتمه قضیه با صلح و آشتی بود و در حالی که شرایط ملاقاتی را با کلنل در گناباد فراهم نمود، سردار معزز با کردهای قوچانی به شهر قوچان حمله کرده ژاندارمری را خلع سلاح نموده و قوچان را متصرف شدند.

کلنل به محض شنیدن این خبر گناباد را ترک کرد و راهی قوچان شد و در جعفرآباد دو فرسنگی قوچان جنگ سختی بین قوای کلنل و کردهای قوچانی شروع شد و کلنل شخصاً در تپه‌های جعفرآباد با تفنگ و شصت تیر جنگید و به دلیل محاصره شدید و اتمام مهمات، ناجوانمردانه کشته شد. سر کلنل توسط کردهای قوچانی از بدن جدا گشت. پس از رسیدن خبر شکست ژاندارمری و مرگ کلنل، محمودخان نوذری بلافاصله دولت را از قتل کلنل آگاه ساخت و خود نیز اظهار اطاعت نمود. جنازه و سر کلنل در 15 میزان 1300 با تجلیل و احترامات نظامی فراوان به مشهد وارد شد و عده بسیاری از اهالی شهر و افراد ژاندارم در حالی که گریه می‌کردند آن را مشایعت نمودند. سران ژاندارمری و بعضی از هواخواهان کلنل نطقهای پر حرارتی ایراد کردند و در حالی که جمعیت بسیاری گرد آمده بود و احساسات شدیدی از خود بروز می‌داد سر و جنازه او را در مقبره نادرشاه دفن کردند و پس از شهادت او نیز هر ساله به مدت 5 سال عزاداریهای مفصلی در مشهد انجام شد تا اینکه پس از به قدرت رسیدن سلسله پهلوی، انجام مراسم عزاداری و سالگرد ممنوع گشت.

تیمورتاش

شیخ خزعل

محمد خیابانی

### فاطمه معزی

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ یکی از رویدادهای مهم و تأثیرگذار در ایران بود که بر اساس آن، پایه حکومت پهلوی نهاده شد. برای بررسی این واقعه تاریخی شناخت عوامل آن ضروری است و زندگینامه افراد دخیل در این کودتا به روشن کردن زوایای تاریک آن کمک بسیار خواهد کرد. به همین جهت با توجه به نقش مهم ماژور مسعود کیهان، در این مقاله به او می پردازیم.

مسعود کیهان فرزند عبدالمطلب مستشارالوزاره، مستشار توپخانه، در سال ۱۲۷۲ ش در تهران متولد شد.<sup>۱</sup> تحصیلات ابتدایی را در خانه پدری فرا گرفت و در مدرسه علمیه به ریاست مهدیقلی خان مخبرالسلطنه به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. سپس در یازده سالگی با هزینه شخصی برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و دوره تحصیلات متوسطه خود را در فرانسه به پایان برد. در امتحان دانشکده نظامی سن سیر پذیرفته شد با اخذ درجه افسری یک سال در ارتش فرانسه خدمت کرد و در اولین سالهای جنگ جهانی اول به ایران بازگشت.

پس از بازگشت به ایران، ابتدا در فوج سرباز شیراز به فرماندهی پیاده نظام گمارده شد و بعد از مدت کوتاهی در ۱۳۳۳ ق. بنا به درخواست مهدیقلی خان مخبرالسلطنه، حاکم شیراز، با درجه ماژوری به هنگ سوم ژاندارمری فارس منتقل شد.<sup>۲</sup> و ریاست نظمیته فارس را نیز برعهده گرفت.<sup>۳</sup> هنگ سوم ژاندارمری بر اساس نیاز انگلیس برای تأمین امنیت منطقه و حفظ منافع این کشور ایجاد شده بود، جنگ جهانی اول و ناامنی موجود از سویی و فعالیت شدید آلمانیها در جنوب ایران و خروج فوج سوار هندی ارتش انگلیس بر اهمیت این هنگ برای انگلیس می افزود. ولی از میان افسران همین هنگ گروهی یک حزب را به نام کمیته حافظین استقلال تشکیل دادند که هدف آن دفاع از استقلال کشور در برابر حضور نظامی انگلستان و مبارزه مسلحانه با نفوذ انگلستان در منطقه با استفاده از امکانات ژاندارمری و نیروهای محلی اعلام شد.<sup>۴</sup> این گروه همکاری نزدیکی با حزب دموکرات فارس داشت. حضور مخبرالسلطنه، حاکم دمکرات و ژرمنوفیل شیراز، هم موجب افزایش فعالیت حزب دموکرات فارس شده بود و فشار انگلستان برای عزل او از مسند حکومت فارس بی نتیجه ماند.<sup>۵</sup> مسعود خان کیهان یکی از اعضای مؤسس کمیته حافظین استقلال بود. از دیگر مؤسسان آن می توان از یاور محمدصادق کوپال، نایب اول محمدتقی خان عرب، سلطان حسن ملکزاده، سلطان احمد اخگر، یاور علیقلی خان پسیان نام برد.

با آغاز فعالیت‌های کمیته حافظین استقلال در شیراز، ژاندارمری که گرایش بیشتری به آلمانیها داشت در تهران از سوی انگلیس تحت فشار قرار گرفت.<sup>۶</sup> و از سوی کلنل ادوال سوئدی رئیس کل ژاندارمری به افسران رژیمان (هنگ) فارس دستور داده شد که از شرکت در هر گونه فعالیت سیاسی و حزبی پرهیز کنند. ولی این دستورها مؤثر واقع نشد، تا اینکه در ذیقعد ۱۳۳۵ ق. با ترور غلامعلی خان نواب، نایب کنسول انگلیس در شیراز، به توسط دموکرات‌های فارس، اقدامات اساسی برای ایجاد امنیت از سوی انگلستان در فارس صورت گرفت. مخبرالسلطنه از حکومت فارس برکنار و به تهران احضار شد. ژاندارمری نیز سلطان مسعودخان، سلطان حسن ملکزاده، ماژور سیف الله خان شهاب و سلطان سالار نظام کوپال را که از افسران فعال ژاندارمری و عضو کمیته حافظین استقلال بودند به تهران فرا خواند.

مسعودخان پس از بازگشت به تهران با مسئله تهدید پایتخت به توسط روسها و مهاجرت دولت روبه

رو بود، دولت نیروی ژ اندامری را برای حفاظت راهها مأمور کرد اما با صرف نظر احمدشاه از مهاجرت، دولت دستور بازگشت نیروی ژ اندامر را به تهران صادر نمود ولی با توجه به گرایش افسران ژ اندامری به آلمانیها، این دستور عملاً مورد اعتنای ژ اندامری واقع نشد. ماژور مسعود خان کیهان نیز از افسرانی بود که به دولت مهاجرین پیوست و در سلطان آباد اراک در دسته نظامی کنت کانتیز، وابسته نظامی آلمان که با ژ اندامری همکاری می کرد، قرار گرفت. او مأمور آموزش، تجهیز و فرماندهی گردان گارد اراک شد. اعضای این گردان را مهاجران و افراد محلی و نیروی ژ اندامری تشکیل می دادند و هدف آنان حمایت از دولت مهاجرت بود.<sup>۷</sup> ماژور مسعودخان با گردان خود در اراک مدتی در مقابل قوای روس مقاومت کرد، ولی ژ اندامری از نیروهای روس شکست خورد و ناچار به عقب نشینی شد. ماژور مسعودخان هم که مجروح شده بود،<sup>۸</sup> به دولت ملی در قصر شیرین پیوست. پس از بهبود از طرف دولت، ملی فرمانده قشون اعزامی به جبهه قلیچ خانی در کرمانشاه شد ولی با حمله سارقان مسلح، نیروی تحت امر وی خلع سلاح شدند و به همین علت بنا به دستور کلنل بوپ آلمانی فرمانده قشون دولت ملی در قصر شیرین به دلیل این وضعیت خفت بار برای قشون در دادگاه صحرایی محاکمه شد.<sup>۹</sup> شکستهای دولت ملی از قوای روس و پراکندگی قوای نظامی این دولت فرصتی بود تا ماژور مسعودخان، بی اعتنا به حکم دادگاه با گروهی دیگر از افسران به عثمانی پناهنده شود و در ۱۳۳۵ ق/ ۱۹۱۷ م به همراه ماژور سالار نظام کوپال راهی اسلامبول شدند.<sup>۱۰</sup>

پناهندگان ایرانی در عثمانی هر یک با توجه به گرایشهای سیاسی خود به چند گروه تقسیم شدند. عده ای با گرایشهای ژرمنوفیل از اسلامبول راهی برلین شدند، عده ای به ارتش عثمانی پیوستند و ماژور مسعودخان کیهان و ماژور کوپال که تا به حال به عنوان نیروهای ژرمنوفیل در ژ اندامری شناخته شده بودند ناگهان به ضدیت با آلمانها شهرت یافتند و به انگلیسها متمایل شدند. منابع موجود در مورد چگونگی این ضدیت و تغییر گرایش آنان به انگلیسها سکوت کرده اند و مشخص نیست که باید آنان را از عناصر نفوذی انگلیس در ژ اندامری محسوب داشت، یا شکست متحدین در جنگ و عقیم ماندن سیاست آلمانیها در مقابله با انگلیس در ایران و یا وضع بد مالی این افسران و وجود ایرانیهای انگلوفیل ثروتمند چون میرزا کریم خان رشتی در اسلامبول را باعث این چرخش برشمرد.

در سال ۱۹۱۹ م/ ۱۲۹۷ ش، با به پایان رسیدن جنگ جهانی، مهاجران ایرانی به کشور خود بازگشتند. کیهان نیز به ایران بازگشت و بلافاصله به ژ اندامری فراخوانده شد، اولین مأموریت وی همراهی کلنل هنری اسمایس انگلیسی، مأمور رسیدگی به وضعیت ژ اندامری آذربایجان و زنجان و سازماندهی آن بود، ماژور مسعودخان خیلی زود مورد اعتماد اسمایس قرار گرفت.<sup>۱۱</sup> مأموریت اسمایس در آذربایجان به علت قیام خیابانی ناتمام ماند و او پس از بازگشت به تهران عضو هیئت هشت نفره مستشاران نظامی انگلیسی قرارداد ۱۹۱۹ شد.

با ابطال قرارداد ۱۹۱۹، وزارت جنگ و وزارت هندوستان بریتانیا به طرح کودتای ۱۲۹۹ روی آوردند و به تهیه مقدمات آن پرداختند. کمیته ای تحت عنوان کمیته آهن یا کمیته زرگنده در تهران نیز به منظور تأمین این هدف شکل گرفت. مسعودخان کیهان نیز به عضویت این کمیته درآمد. ریاست این کمیته بر عهده سید ضیاءالدین طباطبایی و محل تشکیل جلسات نیز در زرگنده منزل وی بود. آشنایی سید ضیاء با مسعودخان کیهان به دوره دو ساله تحصیل سید ضیاء<sup>۱۲</sup> در فرانسه بازمی گردد. اعضای اصلی کمیته آهن عبارت بودند از: «سید ضیاءالدین طباطبائی، میرزا محمودخان مدیرالملک [محمود جم]، دکتر منوچهرخان طبیب ژ اندامری [شوهر خواهر کلنل کاظم خان سیاح]، میرزا موسی خان رئیس خالصجات، مسعودخان سرهنگ. جمعی هم از تهران می آیند و می روند مانند ملک الشعراء بهار خر اسانی، میرزا کریم گیلانی [رشتی] دکتر مؤدب الدوله، سید محمد تدین، ایبکیان ارمنی... وستهل [وستداهل] سوئدی»<sup>۱۳</sup>. روایتی موجود است حاکی از اینکه این کمیته دارای سه عضو خارجی یعنی ژنرال سر ادموند آبرونساید، کلنل هنری اسمایس و سر والتر اسمارت نیز بوده

است...<sup>۱۴</sup> در خصوص کمیته آهن اطلاعات زیادی در دست نیست ، ولی آنچه مسلم است سیاست این کمیته کاملاً هماهنگ با سفارت انگلیس در ایران بود. یحیی دولت آبادی در مورد آن می نویسد که این کمیته « مرکز سیاست انگلیس »<sup>۱۵</sup> بوده است. مازور مسعود کیهان همراه با کاپیتان کاظم خان سیاح ، از افسران ژاندارم مری و عضو کمیته آهن که وی نیز مورد اعتماد اسمایس بود ،<sup>۱۶</sup> به عنوان عوامل مستقیم کودتا در ژاندارم مری معین شدند. علت انتخاب مسعود خان برای انجام گرفتن این مهم اعتماد و نزدیکی بیش از حد اسمایس به وی بود تا جایی که کالدول وزیرمختار امریکا در ایران وی را به عنوان معاون شخصی اسمایس معرفی می کند.<sup>۱۷</sup> کیهان سعی می کند افسران دیگری از ژاندارم مری را هم با خود همراه کند. از سرگرد حسن ملکزاده که زمانی با هم در فارس در کمیته حافظین استقلال بودند می خواهد که خود را به نیروی تحت امر اسمایس انتقال دهد. ملکزاده که مأمور بود با مخبرالسلطنه برای سرکوب قیام خیابانی به آذربایجان رود از پیشنهاد کیهان استقبال کرد و تقاضای انتقال داد ولی گروپ سوئدی با این تقاضا مخالفت کرد.

نیروی دیگری که طراحان کودتا سعی در تسلط بر آن را داشتند قزاقخانه بود. نیروی قزاق که از سال ۱۲۹۶ ش هزینه خود را از بانک شاهنشاهی دریافت می کرد در این زمان تحت ریاست استاروسلسکی روسی بود. مخالفتی که در این زمان از سوی نیروی قزاق با قرارداد ۱۹۱۹ صورت گرفت موجب شد انگلستان به رغم مخالفت احمدشاه درصدد تعویض فرماندهان روس قزاقخانه برآید. این امر در آبان ۱۲۹۹ ش. با تلاش نورمن وزیرمختار انگلیس و ژنرال آبرونساید به نتیجه رسید. آبرونساید اسمایس را برای رسیدگی و نظارت به امور مالی و اداری نیروی قزاق منصوب کرد و فرماندهی قزاقها رسماً به سردار همایون که تمایلی به این امر نداشت واگذار شد.<sup>۱۸</sup> تا چنین وانمود شود که با خروج روسها یک ایرانی مورد اعتماد شاه به این پست حساس گمارده شده است ولی عملاً کنترل این نیرو در دست عوامل کودتا ، یعنی ژنرال آبرونساید و سرهنگ اسمایس ، بود.<sup>۱۹</sup> با شناسایی رضاخان میرپنج و اعتماد بر توانایی وی در کنترل قزاقخانه دیگر احتیاجی به حضور سردار همایون در قزوین (محل تجمع نیروهای قزاق) نبود. بدین سبب سردار همایون را که خودش نیز تمایل به ماندن در پادگان قزوین نداشت به مرخصی اجباری به تهران فرستادند. انگلیسیها با استفاده از این موقعیت عملاً فرماندهی قزاقخانه را به رضاخان میرپنج واگذار کردند. میان رضاخان قزاق و ژاندارم مری توسط مسعود کیهان و کنل سیاح ارتباط لازم برای کودتا به عمل آمد. مسعود کیهان عامل ارتباط بخشهای نظامی و غیرنظامی کودتا بود؛ او با حضور در ژاندارم مری و ارتباط با قزاقخانه و ارتباط با سید ضیاءالدین طباطبائی هماهنگی لازم بین شاخه نظامی و غیرنظامی کودتا را ایجاد می کرد.

در ۲۵ دلو ۱۲۹۹ ش. نیروهای قزاق تحت امر رضاخان به سوی تهران حرکت کردند. نیروی مرکب از صد نفر ژاندارم نیز به فرماندهی مازور مسعود خان کیهان این گروه را همراهی می کرد. نیروی قزاق در شاه آباد مستقر شد و مسعودخان به صورت مخفیانه به تهران رفت تا سید ضیاءالدین رهبر غیرنظامی کودتا را برای آمدن به شاه آباد همراهی کند. اول حوت وی با سید ضیاء به شاه آباد بازگشت و ستاد پنج نفره کودتا تشکیل شد. اعضای ستاد ، منشکل از سید ضیاء ، مسعودخان کیهان ، کاظم خان سیاح ، رضاخان و امیراحمدی ، پیمان اتحاد و خیانت نکردن به یکدیگر بستند و آنان با ادعای نجات مادر وطن از چنگ اجانب به بررسی طرح کودتا پرداختند. پس از امضای این پیمان ، رضاخان همراه با سیاح به کرج رفتند نیروهای قزاق به فرماندهی رضاخان و ژاندارمها به فرماندهی مسعودخان کیهان در مهرآباد به هم ملحق شدند و به سوی تهران حرکت کردند. در سوم حوت بی هیچ مقاومتی تهران را در اختیار گرفتند.

سید ضیاءالدین در چهارم اسفند به نخست وزیر منصوب شد و در دهم اسفند کابینه خود را معرفی کرد. هفت نفر از اعضای ده نفره کابینه سید ضیاء را اعضای کمیته آهن تشکیل می دادند. این هفت نفر عبارت بودند از: منصورالسلطنه کفیل عدلیه ، عدل الملک (مصطفی عدل) وزیر عدلیه ، محمود

جم و معززالدوله وزير خارجه ، مؤدب الدوله وزير صحيه و امور خيريه ، احمد عامري معاون نخست وزير ، و مسعودخان كيهان وزير جنگ. حتي مناصب مهمي چون حكومت نظامي تهران و رياست بلديه را نيز به ديگر اعضاي اين كميته يعني كلنل كاظم خان سياح و ابيكيان ارمني واگذار كرد.

اولين اقدام مسعود كيهان در سمت وزارت ، انحلال وزارت جنگ در ۱۵ اسفند و تشكيل كميسيوني براي بررسي ساختار جديد اين وزارتخانه بود. در ساختار جديد وزارت جنگ بنابه پيشنهاد رضاخان بريگاد (تيپ) مركزي به قواي قزاق پيوست كه خود عاملي براي تقويت قواي قزاق بود. از ديگر اقدامات مسعود كيهان در سمت وزارت جنگ تقاضاي اعطاي نشان درجه اول براي كلنل هنري اسمايس و نشانهاي درخور لياقت براي ژنرال آيرونسايد و برخي ديگر از افسران انگليسي بود.<sup>۲۰</sup>

با وجود همكاري نزديك بين ژاندارمري و قزاقخانه در مسئله كودتاي سوم حوت ، اختلاف بين اين دو نيروي نظامي كه ريشه در گذشته داشت همچنان به قوت خود باقي بود و با قدرت گرفتن رضاخان و كسب عنوان سردار سپه و فرماندهي كل قوا اين اختلاف شدت گرفت. رضاخان سردار سپه تحت هيچ شرطي حاضر نبود تحت امر مسعودخان كيهان وزير جنگ كه افسري از افسران ژاندارمري بود قرار گيرد. سپهبد اميراحمدي در خاطرات خود در اين مورد مي نويسد:

... سردار سپه گفت اين ماژور مسعودخان كه با سيد ضياءالدين آمده وزير جنگ است و من رئيس ديويزيون قزاق؛ در حالي كه او ماژور ژاندارمري است و من سردار سپه ، و اين رئيس و مرئوسي درست در نمي آيد و بايد من وزير جنگ باشم.<sup>۲۱</sup>

نافرمانيتها و اهانتهاي رضاخان سردار سپه و اختلاف نظر بين اين دو در اداره قشون به حدي رسيد كه وزير جنگ در هفتم فروردين ۱۳۰۰ استعفا داد ولي سيد ضياء آن را نپذيرفت ولي عملاً هم براي رفع اختلاف كيهان و رضاخان كاري انجام نداد ، تا اينكه سرانجام رضاخان موفق شد و در هفتم اربيهشت ۱۳۰۰ كيهان كه به شدت از سركشيتها و نافرمانيتهاي رضاخان آزرده بود استعفا داد. استعفائي او بلافاصله پذيرفته شد و سردار سپه به وزارت جنگ منصوب شد و مسعودخان كيهان نيز به سمت وزير مشاور برگزيده شد كه پس از مدتي کوتاه از اين سمت هم استعفا داد. به فاصله كمتر از يك ماه دولت سيد ضياءالدين طباطبائي سقوط كرد و سيد به همراه ياران خود مسعود كيهان و كاظم خان سياح و ابيكيان ، از عوامل اصلي كودتا ، كشور را به قصد اروپا ترك نمودند.

مسعودخان كيهان پس از اقامتي کوتاه در اروپا مجدداً به ايران بازگشت ولي از مناصب نظامي دوري گزيده و به حرفه بي خطر معلمي روي آورد. او در سال ۱۳۰۳ به وزارت معارف منتقل شد و به تدريس زبان فرانسه در مدرسه دارالفنون ، مدرسه علوم سياسي ، تجارت ، حقوق و دانشسراي عالي پرداخت. در سال ۱۳۰۷ نيز به همراه ۱۲۰ دانشجوي ديگر به منظور تحصيل در رشته تاريخ و جغرافيا به فرانسه اعزام شد و پس از بازگشت از سال ۱۳۱۴ به تدريس جغرافيا در دانشگاه تهران مشغول شد. وي در زمينه جغرافيا به تاليفاتي نيز پرداخت كه عبارتند از: جغرافياي مفصل ايران در سه جلد و پيدايش فلات ايران . از ديگر فعاليتهاي فرهنگي وي عضويت در هيئت مؤسسين بنگاه و موزه مردم شناسي در سال ۱۳۱۶ و عضويت در فرهنگستان در سال ۱۳۲۰ و نيابت توليت مدرسه سپهسالار مي باشد. پس از آن تنها پست مهمي كه نصيب او شد وزارت فرهنگ در دولت علي منصور به مدت چهار ماه بود و در سال ۱۳۳۰ نيز به معاونت دانشگاه تهران منصوب شد.

اما پاسخ اين سؤال را ، كه چرا نظامي تحصيلكرده اي چون وي نظاميگري را کنار گذاشت و در ضمن از تصفيه هاي رضاخان جان سالم به در برد و به مشاغل بي خطر فرهنگي مشغول شد ، شايد بتوان در عهدنامه شب كودتا و پيمان عدم خيانت كودتاگران عليه يكديگر جست وجو كرد. مسعود

کیهان در سال ۱۳۴۵ در تهران درگذشت و هیچ گاه سکوت خود را در مورد اسرار کودتا نشکست.

۱. علی کریمیان ، (نمونه امضای اعضای هیئت دولت از ۱۲۹۹ الی ۱۳۲۰ ش)، **گنجینه اسناد** ، س ۴ ش ۳ ، ص ۴۸ .
۲. مهدیقلی خان هدایت. **خاطرات و خطرات** ، تهران ، زوار ، ۱۳۴۴ ، ص ۲۶۲ .
۳. پیشین ، ص ۴۸ .
۴. علیمراد فر اشبندي. تاریخچه حزب دموکرات فارس ، تهران ، اسلامی ، ۱۳۵۹ ، ص ۳۱ .
۵. کشف تلبیس یا دورویی و نیرنگ انگلیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی در باب ایران، برلین، کاوه، ۱۳۳۶، ص ۱۶۰ .
۶. همان ، ص ۱۵۸ .
۷. پرویز افسر. **تاریخ ژاندارمری** ، بی جا ، بی نا ، ۱۳۳۲ ، ص ۱۵۴ .
۸. علی کریمیان، نمونه امضای هیئت دولت ( ۱۲۹۹ - ۱۲۳۰ ه . ش)، **گنجینه اسناد** ، س ۳ ش ۱ ، بهار ۱۳۷۲ ، ص ۴۸ .
۹. حسن ملکزاده هیربد. **سرگذشت حیرت انگیز یک افسر و کارمند ارشد دولت در ۳۷ سال خدمت لشکری کشوری** ، تهران ، بی نا ، بی تا ، ص ۲۸ .
۱۰. همان.
۱۱. D.Cameron Watt. British Documents on Foreign & Bourne Kenneth Affairs. 1990, America of Pubs University. 371 . p ,Part 2, Vol. 16 .
۱۲. عباس هاشم زاده محمدیه، « اسنادی نویافته از زندگانی سید ضیاءالدین طباطبایی یزدی »، **گنجینه اسناد**، س ۳، دفتر ۳ و ۴ ، ۱۳۷ ص ۱۳۶ .
۱۳. یحیی دولت آبادی. **حیات یحیی**، تهران ، فردوسی و عطار ، ج ۴ ، ص ۱۵۱. درخصوص اعضای کمیته آهن حسین مکی افراد دیگری را به غیر از اسامی فوق نام برده است که عبارتند از: آبکار ارمنی ، ماژور اسفندیار خان ، عدل الملک دادگر ، سلطان محمدخان عامری ، معزالدوله ، غفارخان سالار منصور قزوینی، کلنل کاظم خان، سلطان اسکندر خان، و منصورالسلطنه ولی منبع خود را معرفی نکرده است. عباس اسکندری نیز این کمیته را دارای ۱۱ عضو معرفی می کند ولی از تک تک اعضا نام نبرده است و فقط سه عضو خارجی کمیته را نام می برد. رک: **مذاکرات مجلس دوره پانزدهم** ، ص ۲۱۴۵ .
۱۴. حسین مکی، **تاریخ بیست ساله ایران**، تهران ، نشر ناشر ، ۱۳۶۱ ، ج ۱ ، ص ۱۸۹ .
۱۵. پیشین، ج ۴ ، ص ۱۵۱ .
۱۶. on Foreign Affairs, vol. 16, p. 375 Documents British .
۱۷. سیروس غنی. **ایران: برآمدن رضاخان ، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها** ، ترجمه حسن کامشاد، تهران ، نیلوفر ، ۱۳۷۷ ، ص ۲۰۷ .
۱۸. **خاطرات سری آبرونساید** ، تهران ، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی ، رسا ، ۱۳۷۳ ، ص ۲۰۳ .
۱۹. همان.
۲۰. سند شماره ۴۵۵۸ ن ، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۲۱. **خاطرات نخستین سپهبد ایران ، احمد امیراحمدی** ، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد ، تهران ، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی ، ۱۳۷۳ ، ص ۱۷۸ .